

سانسور فیلم در ایران (۱۳۷۸-۱۲۸۳)

بصیر نصیبی

بصیر نصیبی از سال ۱۳۴۷، کار سینمای آزاد را آغاز نمود و نزدیک به دو سال کوشش وی و همراهانش، صرف شخصیت دادن به سینمای هشت در ایران شد. پس از یک سال کار مداوم با وسایل ابتدائی و ناقص فیلم برداری، ۳۰ فیلم هشت میلی متری ساخته شد و بدین ترتیب سینمای آزاد در ایران شکل گرفت و طی مدت ده سال فعالیت مستمر، در حدود ۱۰ جشنواره داخلی و چهار جشنواره جهانی برگزار نمود. در سال ۱۳۵۶، بصیر نصیبی طرح تشکیل فدراسیون جهانی سینمای هشت را به نمایندگان کشورهای شرکت کننده در جشنواره جهانی این سال ارائه داد، که به صورت آئین نامه اولیه این فدراسیون به اجرا در آمد. و اداره امور نخستین دوره فعالیت‌های فدراسیون نیز بر عهده او گذاشته شد. بصیر نصیبی، علاوه بر تهیه و اجرای یک برنامه سینمایی از شبکه سراسری رادیو و تلویزیون، برگزاری جشنواره ها، تشکیل کارگاه های فیلم سازی، و انتشار بولتن ماهانه، یک سینه کلپ سینمایی نیز برای معرفی آثار برجسته سینمایی ایجاد نموده بود که هر هفته نمایش فیلم داشت. وی در سال ۱۳۵۹ از ایران خارج شد و اکنون ساکن آلمان است. بصیر نصیبی در زابورکن آلمان، اولین جشنواره جهانی سینمای هشت در خارج را برگزار کرد و در سال ۱۹۹۰ نیز بار دیگر فعالیت‌های سینمای آزاد را به صورت یک مرکز پژوهشی و فیلم سازی آغاز نمود. این مرکز در این مدت، علاوه بر تهیه دو فیلم پژوهشی و اطلاعاتی با عناوین: «خانم ابريست» و «گشتی کنار راین» (دومین فیلم با همکاری فرهاد مجدآبادی تهیه شده است)، کتاب «ده سال سینمای آزاد» را نیز انتشار داد.

سینمای آزاد در آوریل ۱۹۹۴، برگزار کننده اولین سمپوزیوم جهانی سینمای ایران با نام «دور از خانه» بود و در سال ۱۹۹۵ نیز برنامه‌ای با عنوان «سینمای ایران در تبعید» را با همکاری چندین کانون فرهنگی در شهرهای مختلف آلمان اجرا نمود. در سال ۱۹۹۶، دومین برنامه پژوهشی سینمای آزاد با عنوان «سینما در ایران امروز» در ۲۰ شهر از کشورهای آلمان، سوئد، دانمارک، نروژ و فرانسه برگزار شد. از همین سال، انتشار مجله «سینمای آزاد» نیز بر دیگر فعالیت‌های بصیر نصیبی افزوده شد که هر دو ماه یک بار منتشر می‌گردد. بصیر نصیبی در سال ۱۹۹۶ به داور بیست و دومین جشنواره جهانی بروکسل دعوت شد و در همین سال طی مراسمی در شهرداری بروکسل، پلاک ویژه «کوشش برای پیشبرد زبان سینما» به وی اهدا گشت. بصیر نصیبی عضو هیات دبیران کانون سینماگران ایران در تبعید نیز می‌باشد.

آغاز سانسور در ایران (۱۲۸۳)

اولین سینماداران در ایران، خود به نوعی نخستین سانسورچیان فیلم نیز محسوب می‌شدند. از دو سینمادار که به عنوان آغازگران نمایش فیلم، نامشان در تاریخ سینمای ایران ثبت شده است، یکی «صحاف باشی» نام داشت، که مشروطه خواه بود و دیگری «روسی خان»، که به سیاست روس گرایش نشان می‌داد و محبوب محمدعلی شاه قاجار بود.

صحاف باشی در آبان ۱۲۸۳ در خیابان چراغ گاز (امیر کبیر) برای نخستین بار در ایران، نمایش فیلم را آغاز کرد و در حدود دو سال بعد نیز روسی خان، سینمایش را در خیابان علاء الدوله (فردوسی) دایر نمود. این دو

سینمادار، فیلم‌هایشان را که اکثر مستند بودند، در جهت نحوه تفکر خویش انتخاب و نمایش می‌دادند. شیخ فضل الله نوری، آخوند مرتجع، را می‌توان نخستین مامور غیر رسمی سانسور فیلم دانست. شیخ سینما را تحریم کرد و مردم و مقلدینش سینمای صحاف باشی را غارت کردند. صحاف باشی دلزده و پشیمان از ایران رفت و تا آخر عمرش در فرانسه زندگی می‌کرد.

نکته جالب توجه دیگر این که، مطبوعات آن روز ایران نیز خود معترض نمایش بدون ضابطه فیلم بودند و برقراری سانسور را توصیه می‌کردند. چرا که در آن زمان، فیلم‌ها به هنگام ورود به کشور، تنها برای اخذ حقوق

گمرکی کنترل می‌شد. روزنامه «آینه ایران» در شماره مورخه ۱۳۰۹/۴/۳۱ خود می‌نویسد: "این پر واضح است که وجود سینما برای دو نیت باید فوق العاده مفید باشد. یکی برای تهذیب اخلاق و دیگری برای تفریح دماغ..." و آنگاه می‌افزاید که: "تطبيق روحیات اهالی با موضوعی که می‌خواهند آن را نمایش دهند، نهایت اهمیت را دارد. ممکن است نمایش یک فیلم در فرانسه از لحاظ اخلاق هیچ منافاتی نداشته باشد، اما نمایش همان فیلم در ایران برای اخلاق و روحیات اثرات سم قاتل را داشته باشد." تکرار این گونه اعتراضات سرانجام به سانسور فیلم، شکل رسمی می‌دهد. در مهر ۱۳۰۹،

لایحه «نمایش‌ها و سینماها» تصویب می‌شود و انجمن بلدیہ (شهرداری) تهران، نخستین اداره‌ای است که سانسور فیلم به آن واگذار می‌شود. این آئین‌نامه بعدها گسترش بیشتری می‌یابد و علاوه بر کنترل فیلم‌هایی که به ایران وارد می‌شوند، بررسی معهود محصولات وطنی را نیز شامل می‌گردد و عکس برداری، نقاشی و طراحی را هم در برمی‌گیرد.

از سال ۱۳۱۷، آئین‌نامه جامعی برای امور نمایشی تصویب می‌شود، چون دولت به تدریج درمی‌یابد که علاوه بر کنترل مسائل اخلاقی، می‌بایستی امور سیاسی هم زیر ذره بین قرار بگیرد. شاید به این جهت است که کنترل فیلم از بلدیہ به نظمیہ (شهربانی) منتقل می‌شود. جالب این که از شهریور ۲۰ که ایران به اشغال متفقین درآمد، انتخاب فیلم‌ها با خواست سیاسی اشغال‌کنندگان تطبیق داده می‌شد. امور نمایش را در این زمان به وزارت کشور محول کردند و خانم «نیلا کوک» مسئولیت اداره نمایش را به عهده گرفت. این خانم، نخستین مامور رسمی سانسور فیلم در ایران است. انتصاب وی، مخالفت‌های خفیفی را در بین مطبوعات آن زمان باعث می‌شود، که از حضور یک خارجی در راس دایره سانسور گلایه دارند.

مجله سینمایی هالیوود (۱۳۲۴) می‌نویسد: «ایرانی هیچ وقت نتوانسته است زیر دست خارجی انجام وظیفه بنماید. اگر مخالفتی نمی‌کند، فقط از لحاظ ادب و تربیت اوست».

خانم نیلا کوک در پایان سال ۱۳۲۴ از مسئولیت اداره نمایش فیلم کنار گذاشته می‌شود. بعد از وی، مدتی نیز اداره تبلیغات وزارت کار، امور سانسور را به عهده می‌گیرد و در نهایت از سال ۱۳۴۴ که وزارت فرهنگ و هنر تشکیل می‌شود، اداره این امور به وزارت خانه مذکور واگذار می‌گردد، که مهرداد پهلبد - داماد شاه - در راس آن قرار می‌گیرد.

برای مدت‌ها در ایران از آئین‌نامه وزارت کشور برای سانسور فیلم بهره گرفته می‌شود، تا این که در ۱۳۴۴/۴/۲۲ آئین‌نامه نظارت بر فیلم و اسلاید که دارای ۲۷ ماده و ۲ تبصره است، از تصویب هیات وزیران می‌گذرد. البته تصویب این آئین‌نامه نه در جهت گشایش فیلم و سینما، بلکه در خدمت هرچه محدودتر کردن اندیشه و بیان اعمال می‌شود. برخی از

بخش‌های مربوط به سانسور فیلم از رژیم پیشین در آئین‌نامه وزارت ارشاد جمهوری اسلامی نیز بکار گرفته می‌شود.

در ماده پنج آئین‌نامه نظارت فیلم، در رژیم پیشین، اسائه ادب به مقام سلطنت و خاندان سلطنت به توقیف فیلم و سازنده فیلم منجر می‌شد. در آئین‌نامه جدید وزارت ارشاد اسلامی، در ماده دو جای مقام سلطنت را مقام رهبری اشغال کرده است و مجتهدین جامع الشرایط هم جای خاندان سلطنت را گرفته‌اند. بخش‌هایی دیگری از آئین‌نامه سانسور فیلم وزارت فرهنگ و هنر، که جرم شناخته شده و باعث توقیف می‌شدند، را به عنوان نمونه نقل می‌کنیم:

- مخالفت با مبانی دینی و تبلیغ علیه دین اسلام و مذهب جعفری اثنی عشری؛

- مخالفت با رژیم مشروطه سلطنتی و اهانت به مقام شامخ سلطنت و خاندان بلافضل سلطنتی؛

- تبلیغ هر گونه مرام و مسلکی که به موجب مقررات کشور ایران غیر قانونی شناخته شده؛

- صحنه‌هایی از فیلم‌ها که در آنان روابط نامشروع زنان شوهردار و یا فریب دختران نمایش داده می‌شود؛

- نشان دادن صحنه زن و مرد در یک بستر، در صورتی که زن و مرد برهنه باشند؛

- هر گونه شورش و انقلاب در زندان که نتیجتاً منجر به شکست قوای انتظامی و پیروزی زندانیان گردد و...؛

در حکومت پهلوی، سانسور شکل ثابت و یکنواختی نداشت و با توجه به شرایط کلی جامعه و جو بین‌المللی شدت می‌گرفت و یا موقتا تخفیف می‌یافت. همین‌طور نفوذ افراد و شخصیت‌ها هم در کار سانسور فیلم تأثیر می‌گذاشت. مهدی میثاقیه، تهیه‌کننده پر قدرت سینما، می‌توانست فیلم‌های استودیوی خودش را با کمترین آسیب به روی پرده بیاورد. در صورتی که تهیه‌کنندگان ناشناس، از این موقعیت محروم می‌ماندند.

فیلم «آرامش در حضور دیگران»، نخستین ساخته بلند ناصر تقوایی که فیلم‌نامه آن را زنده یاد غلام حسین ساعدی نگاشته بود و نویسنگان و شاعران معاصر با نام حقیقی خود در آن بازی کرده بودند، برای همیشه توقیف شد. قصه این فیلم درباره یک افسر بازنشسته

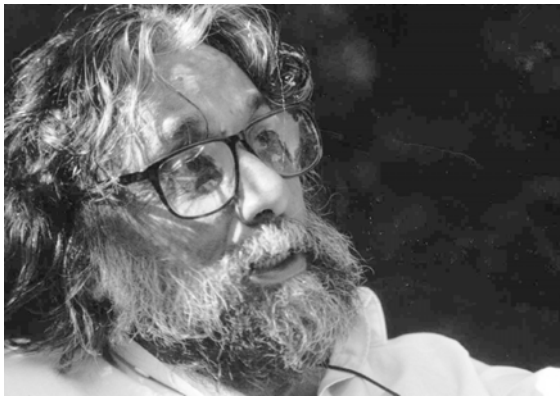
ارتش بود، که کارش به جنون می‌کشد و دختران این افسر هم از زندگی آزاد و بی‌پروائی برخوردار هستند.

در مورد فیلم‌های خارجی هم، ملاحظات مذهبی، آمیزش جنسی و مسائل سیاسی مد نظر سانسورچیان بود. اداره بازرسی فیلم، نسبت به صحنه‌های اعتصاب و انقلاب در این گونه فیلم‌ها چندان نظر خوشی نداشت. یا صحنه‌هایی از فیلم‌ها که پادشاه در آن تحقیر می‌شد، به دست قیچی سپرده می‌شد. در یک فیلم تاریخی به اسم «کریستف کلمب»، آن سکانس که کلمب با حالت عصبانیت به فیلیپ - پادشاه اسپانیا - حمله می‌کند، تماما حذف گردید.

حساسیت اداره سانسور به فقر و مکان‌های جنوب شهر، خیلی از فیلم‌ها را توقیف و لت و پار کرد. فیلم سینمایی «مرثیه»، از امیر نادری، که قصه مردی را بازگو می‌کرد که بعد از رهائی از زندان نمی‌تواند برای خودش کاری بیابد و همچنان در فقر و بدبختی غوطه می‌خورد، توقیف شد و فیلم «دایره مینا»، از داریوش مهرجویی، که ماجراهای دلالتان خون را با بی‌پروائی و به نحوی موثر تصویر کرده بود، سال‌ها در اداره سانسور ماند. لازم به یادآوری است که در اداره سانسور، علاوه بر ماموران وزارت فرهنگ و هنر، ماموران سازمان اطلاعات و امنیت، وزارت کشور، وزارت اطلاعات، و ادارات و موسسات وابسته به دولت هم حضور می‌یافتند، تا اگر سازندگان فیلم به یکی از این گونه نهادها به زعم خودشان توهین کرده باشند، از نمایش آن جلوگیری نمایند.

برای توقیف «دایره مینا»، اعتراض شدید وزارت بهداری نقش مهمی داشت. فیلم «جنوب شهر»، ساخته نخستین فرخ غفاری، به دلیل فضای کلی فیلم و تأکید سازندگان آن بر فقر جامعه، و نمایش کوچه و خیابان‌های جنوب شهر، سال‌ها توقیف ماند و بعداً نسخه‌ای تحریف شده از آن فراهم آوردند و با نام «گردش در شهر»، چند روزی در چند سینمای شهر نمایش دادند. سانسور به تداوم قصه این فیلم و ربط آن بشدت آسیب رسانده بود.

فیلم بسیار زیبای آلبر لاموریس، فیلم ساز ارزشمند فرانسوی، با نام «جاده صبا» با سفارش وزارت فرهنگ و هنر آن زمان ساخته شد.



های آن را نداریم. و به ناچار به آنچه گفته شد بسنده می‌کنیم، تا بتوانیم نگاهی گذرا نیز به سانسور فیلم در جمهوری اسلامی داشته باشیم.

سانسور فیلم در جمهوری اسلامی

آغاز حکومت ملایان، با عناد و ستیز با هنرهای تصویری به خصوص سینما همراه بود و روح الله خمینی، سینما را فاحشه خانه نامید و سینماگران را منحرف و طاغوتی. اما به تدریج ملایان دریافته‌اند که نمی‌توانند از این امکان عظیم تبلیغاتی چشم پوشی کنند و به تدریج از مسلمانان انقلابی برای ایجاد و گسترش سینمای اسلامی مدد گرفتند. محسن مخملباف که خود یکی از بنیان گذاران حوزه هنری تبلیغات اسلامی بود، نمونه‌ای شاخص از سینماگرانی بود که از امکانات وسیعی‌ای برای ایجاد و گسترش سینمای اسلامی برخوردار بود. فیلم‌های اولیه مخملباف «توبه نصح»، «استغاثه»، «دو چشم بی سو»، و «بایکوت» از نمونه‌هایی هستند که در ایجاد و جهت دادن به سینمای مبتنی بر ایدئولوژی نقش عمده‌ای به عهده داشتند. مخملباف حتی در یکی از کتاب‌هایش پیشنهاد داد که چون حرکت اندام زن باعث تحریک مرد می‌شود، بهتر است زنان بطور نشسته در فیلم‌ها ظاهر شوند. و هم او بود که برای تهیه فیلم ضد چپ «بایکوت»، زندانیان عادل آباد را به زور سرنیزه حکومت به حضور در فیلم وادار ساخت. و بعدا که راهش را برای حضور در جشنواره‌های جهانی گشودند، ادعا کرد که ذهن و فکرش دچار تحول شده است. اما بد از انتخاب خاتمی، بار دیگر و این بار به حمایت یکی از جناح‌های حکومتی به میدان آمد و مشخص شد که این گونه ادعاهایش نیرنگی بیش نبوده است.

این صحنه فیلم برای سانسورچیان نادان، آن اتفاقات را تداعی کرده بود.

همین طور جشن هنر شیراز که از حمایت تلویزیون برخوردار بود و جشنواره جهانی فیلم تهران که وزارت فرهنگ و هنر برگزار می‌اش را بر عهده داشت، برای انتخاب فیلم دست شان باز بود. ما در گروه سینمای آزاد ایران، یک کانون فیلم ایجاد کرده بودیم که در تهران در سینما سینه موند، و سینماهای آزاد چند شهر دیگر، فیلم‌های برجسته سینمایی را نمایش می‌دادیم. ولی ما از هیچ نوع امتیازی بهره نداشتیم و کوچک ترین حرکت ما زیر ذره بین قرار می‌گرفت. به عنوان نمونه وقتی تصمیم گرفتیم فیلم «آرامش در حضور دیگران» را برای اعضا و دیگر علاقمندان نمایش دهیم، چند ساعت قبل از آغاز برنامه، با یک تلفن از طرف ساواک به سینما، جلوی نمایش آن را گرفتند. اما همین فیلم را یک هفته بعد انجمن ایران و آمریکا بدون هیچ مانع و مشکلی نمایش داد.

نمایش فیلم در جشنواره‌های سینمای آزاد هر بار با یورش ماموران مواجه می‌شد. ما در آن زمان در ایران، امکانات فنی برای تهیه کپی از فیلم‌های هشت میلی متری را نداشتیم و آن‌ها قادر بودند که در هر بار حمله، نسخه اورژینال فیلم‌ها را سر به نیست کنند. یکی از فیلم‌های مهم تاریخ سینمای آزاد با نام «آن سوی آتش»، ساخته کیانوش عیاری که از فیلم سازان سرشناس امروز است، را ماموران ظاهرا برای بررسی بردند و هرگز برنگرداندند. مسائل سانسور در حکومت قبلی، خود می‌تواند مبحث گسترده‌ای باشد و ما در این نوشتار که باید بطور فشرده سانسور فیلم تا به امروز را مرور کند، امکان و فرصت پرداختن به همه جنبه

تمام فیلم با گردش دوربین از درون هلی کوپتر در روستاهای ایران فیلم برداری شده بود، که اما نتیجه کار مورد پسند آقای وزیر فرهنگ و هنر قرار نگرفت. چون در فیلم از ترقیات مملکت هیچ نشانی نبود. این اشکال را به آلبیر لاموریس اطلاع دادند. وی تصمیم گرفت برای افزودن آن گونه صحنه‌ها، خودش از پیشرفت‌های مملکت دقایقی فیلم برداری کند و به ابتدای اثرش وصل نماید. با این قصد بار دیگر به ایران سفر کرد، ولی در حین پرواز با هلی کوپتر بر فراز سد کرج، هلی کوپترش دچار سانحه شد. آلبیر لاموریس را باید نخستین سینماگری دانست که ضوابط سانسور فیلم در ایران، جانش را گرفت.

انجمن‌های فرهنگی کشورهای دیگر در ایران، به خاطر ملاحظات دیپلماتیک، برای نمایش فیلم دست شان بازتر بود و انجمن‌های ایران و شوروی، ایران و فرانسه، ایران و ایتالیا، و ایران و آمریکا در زمینه نمایش فیلم به زبان اصلی فعال بودند. و بسیاری از فیلم‌ها که امکان نمایش در سینماهای شهر را نداشتند، از طریق انجمن‌های مزکور و البته برای جمع معدودی در محافل روشنفکری عرضه می‌شدند. فیلم مشهور «رژمناو پوتمکین»، اثر آیزن اشتاین، نمایش‌های متوالی در انجمن ایران و شوروی داشت و هر بار نمایش آن همراه بود با هجوم جمعیت و شکستن در و پنجره و دخالت پلیس و نوش جان کردن باتوم ناقابل!

فیلم «زد»، اثر گوستاو گاوراس، را نگارنده در انجمن ایران و فرانسه دید. نمایش این فیلم هم توأم بود با تراکم جمعیت و پشت در ماندن جمعی از خواستاران آن.

کانون فیلم ایران، که از وزارت فرهنگ و هنر کمک می‌گرفت، می‌توانست برای نمایش فیلم‌های هنری و سیاسی بازتر عمل کند. با این همه اما مجاز نبود هر فیلمی را نمایش دهد. فیلم تجربی و سوررئالیست «مرگ یک قصبه»، کار نصیب نصیبی از پیشگامان سینمای دیگر ایران، امکان نمایش در کانون فیلم را نیافت، چرا که به تشخیص اداره سانسور این فیلم می‌خواست اتفاقات ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ را که به خروج خمینی از ایران انجامید، مجسم کند. این فیلم، که من دستیار کارگردان آن بودم، سکانسی داشت که زن بازیگر فیلم از کوچه‌ای پر از جنازه عبور می‌کرد و ظاهرا

در جامعه هیجان زده بعد از انقلاب، برای فیلم سازان مستقل خیلی زود مشخص شد که بر خلاف تصور همگان، نه تنها موانع کارشان از میان برداشته نشده، بلکه با چهره‌ای بس خشن تر و غیر انسانی تر از سانسور مواجه خواهند شد. جمعی از اینان یا ایران را ترک گفتند و یا نظاره گر باقی ماندند. اما جمعی از فیلم فارسی سازان سابق هم خیلی سریع تغییر چهره دادند و همان بافت فیلم سازی را به مذهب وصل کردند و کاپاره به مسجد تبدیل شد. پرسوناژهای مثبت، انقلابی و خدانشناس و نمازخوان شدند و شخصیت‌های منفی، ماموران ساواک معرفی گشتند. این چرخش به حدی مشخص بود که مقامات سینمایی جمهوری اسلامی نتوانستند این تغییر ناگهانی چهره را باور کنند و در برابر این موج فیلم سازی موضع گرفتند. اکثر این گونه فیلم‌ها توقیف شدند و سازندگان نیز امکان و اجازه ادامه کار را نیافتند. در گزارشی از ماه نامه «فیلم»، چاپ تهران، زیر عنوان «فیلم‌هایی که رنگ پرده ندیدند»، به توقیف بیش از صد فیلم اشاره می‌شود که این ایرادهای کلی را بر آنها وارد دانسته و اعلام داشته بودند: ۱- رعایت نکردن حجاب اسلامی؛ ۲- بهره از بازیگران طاغوتی؛ ۳- ابتدال؛ ۴- تبلیغ برای رژیم منحوس پهلوی؛ ۵- ارائه چهره مثبت از ساواک شاه؛ ۶- وابستگی به گروه‌های الحادی و...

آتش تند انقلاب اسلامی تنها دامن گیر این گونه فیلم‌ها نشد، بلکه درباره فیلم‌های قبل از انقلاب نیز بسیار سخت گیر عمل کردند و اکثر فیلم‌های ساخته شده در رژیم پیشین یا سوزانده شدند، یا نکاتی‌هایشان معدوم گشتند، و یا توقیف گردیدند. زیرا که یک شرط اساسی و غیر قابل گذشت در سینمای جمهوری اسلامی، رعایت حجاب کامل است و هیچ کدام از فیلم‌های ساخته شده قبل از انقلاب از این مشکل مبرا نبودند. حتی فیلم سازی مثل مسعود کیمیائی که با جان و دل به انقلاب اسلامی دل سپرده بود و با کارگردانی فیلم «سفر سنگ» به نوعی خود را در برافروختن شعله‌های انقلاب و حقانیت اسلام ناب محمدی سهیم می‌دانست، نیز نتوانست برای فیلم‌های گذشته‌اش مجوزی به دست آورد و نخستین فیلم بعد از انقلاب وی، با

عنوان «خط قرمز»، چون هنوز راه و رسم تطبیق نحوه فیلم سازی‌اش را با خط قرمز رژیم نیاموخته بود، برای همیشه توقیف شد. بهرام بیضائی که مقاوم ترین و سرسخت ترین فیلم ساز ایرانی است، بیشترین لطمه و درد و رنج را در سینمای جمهوری اسلامی تحمل کرد، ولی هیچ گاه به سازش با آخوندها تن در نداد و به هنگام ایجاد موانع برای نمایش فیلم‌اش «مسافران» گفت که: «من به عنوان مالک حقوق معنوی فیلم اجازه نمی‌دهم حتی پس از مرگم، یک دندان از فیلم مسافران را حذف کنند».

اما عباس کیارستمی که به خودش می‌اندیشد و بارها با گفتارش، خشودی و رضایت مسئولین را باعث شده است، اعلام داشت که: «من رضایت می‌دهم پنج دقیقه از فیلم را قیچی کنند، چون فیلم ساز جهان سوم هستم و باید با سانسور کنار بیایم».

دو اثر مهم بیضائی یعنی «چریکه تارا» و «مرگ یزدگرد» که در تاریخ سینمای ایران جای والا و شایسته‌ای توانند داشت، برای همیشه در توقیف مانده‌اند.

علی حاتمی نیز سینماگری بود که گرایش مذهبی داشت و آنگاه که توانست مشکلات خانوادگی‌اش را (به خاطر همسرش، زری خوشکام، که یکی از بی پرواترین بازیگران زن قبل از انقلاب بود) با کمیته حل و فصل کند، اعتقاد دینی‌اش در مقبولیت وی نزد سران رژیم موثر افتاد و «هدایت فیلم» که به ظاهر یک کمپانی مستقل فیلم سازی بود و در اصل به دفتر رفسنجانی وصل می‌شد، با وجود شکست‌های مادی فیلم‌های بعد از انقلاب علی حاتمی، سرمایه‌های کلانی را برای کارهای جدید در اختیارش می‌گذاشت. با این حال، مسئولین رژیم رضایت ندادند کارهای قبل از انقلاب وی مانند «سوته دلان»، «بابا شمل»، «طوقی» و «حسن کچل» و... امکان نمایش مجدد بیابند. حتی بعد از مرگش هم نپذیرفتند که حتی یک فیلم از کارهای سابقش در مراسم یادبودش پخش شود.

داریوش مهرجویی این شانس را داشت که حضرت امام فیلم «گاو» او را پسندیده بود. اما محتوای دیگر کارهایش در رژیم پیشین مانند «آقای هالو»، حاوی شمه بازی و دلالی محبت، «پستی» مغالزه در رختخواب و ناتوانی

جنسی، «دایره مینا»، هم آغوشی خانم پرستار با پسرک خوش سیمای دلال خون در سردخانه بیمارستان و در میان اموات!، و... جنبه‌های منفی کارنامه اوست. اما مهرجویی آنگاه که از تبعید کوتاه مدت و با وساطت عزت الله انتظامی به دارلخلافه اسلامی برمی‌گردد، محتوای اکثر فیلم‌هایش و همچنین حرف‌ها و رفتارهایش را با خواست رژیم تطبیق می‌دهد و وقتی خبرنگار آلمانی از او سؤال می‌کند که: «تصور نمی‌کنید نشان ندادن و در واقع حذف برخی واکنش‌های عاطفی از جمله بوسه در سینمای ایران می‌تواند به ارزش‌های هنری یک فیلم لطمه بزند»، مهرجویی در پاسخ، ضمن نفی این نظریه، می‌گوید: «نشان ندادن بوسه زن و مرد در سینمای ما ربطی به سیاست‌ها و ضوابط معاونت سینمایی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ندارد و بیشتر به سابقه فرهنگی و تاریخی ملت ایران برمی‌گردد. خود من از کودکی تاکنون هیچ گاه شاهد بوسه والدینم در حضور اعضای خانواده نبوده‌ام...»

در ابتدای این نوشتار گفتیم که به هنگام سقوط رژیم شاه، امور مربوط به سانسور فیلم در وزارت فرهنگ و هنر متمرکز بود. بعد از انقلاب نیز هرچند این وظیفه به وزارت ارشاد اسلامی محول شد، اما سیستم اداره‌ی سینمای ایران به تدریج شکل مافیایی به خود گرفت. دزدی و فساد و تبعیض بشدت در آن راه یافت و موسسات گردن کلفتی که از مصادره اموال سینماها و استودیوهای فیلم سازی رشد کرده بودند، مانند بنیاد مستضعفان، حوزه هنری تبلیغات اسلامی و انجمن دفاع مقدس، در کار تهیه و تولید و پخش و نمایش فیلم دخالت می‌کنند و خود مقررات ویژه دارند و برای وزارت ارشاد و تشکیلاتش تره هم خورد نمی‌کنند.

علاوه بر این‌ها، دیگر دستگاه‌های دولتی هم خود را مجاز می‌دانند تا در امور سینما دخالت کنند. مسئولین نیروهای انتظامی در اطلاعیه‌ای که منتشر کرده‌اند، ضوابط حضور نیروهایشان را در فیلم‌های جمهوری اسلامی اعلام داشته‌اند، که عینا از مطبوعات داخل ایران نقل می‌کنیم: «لباس افراد تمیز و مرتب باشد؛ چهره افراد متین و همراه با محاسن (نه خیلی کوتاه و نه خیلی بلند) و موی سر اصلاح شده باشد؛ قد افراد حداقل ۱۶۵ سانتی

متر باشد؛ نحوه برخوردشان با صلابت باشد؛ به افراد مافوق احترام گذارند و در اتاق فرماندهی، میز اداری شکیل با حداقل وسایل ضروری و تصاویر حضرت امام و مقام معظم رهبری روی دیوار بالای سر فرمانده نصب گردد؛"

خودی‌ها و غیر خودی‌ها در سینمای جمهوری اسلامی

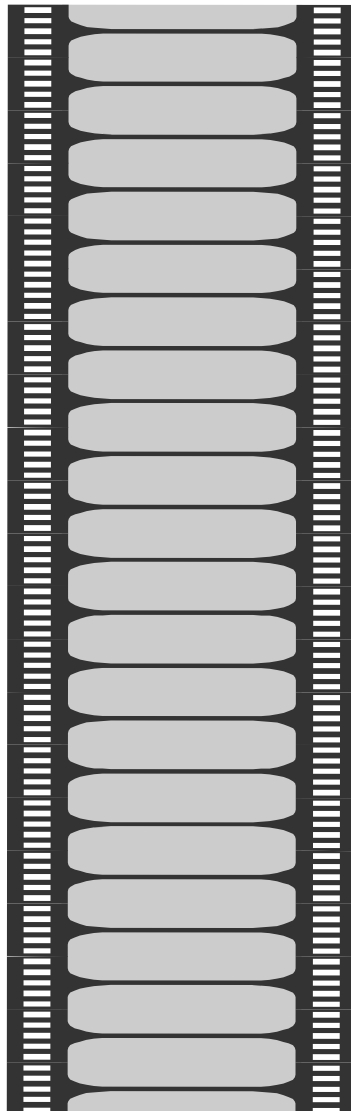
همان‌گونه که در مسائل سیاسی، رژیم مردم را به دو بخش خودی و غیر خودی تقسیم می‌کند و همه سر و صدای رژیم در ارتباط با آزادی مطبوعات، آزادی بیان و ایجاد تشکلهای دانشجویی برای خودی‌ها امکان پذیر است، در مورد مسائل هنری نیز همین شیوه اعمال می‌شود.

بهرام بیضائی بعد از این که جایزه هائی را که به فیلم «مسافران» در جشنواره فجر اهدا شده بود، به وزارت ارشاد به نشانه اعتراض برگرداند، چنین نوشت: «مسافران نه فحاشی و بد دهنی مجاز برای یکی دارد و نه خنده و مسخرگی مجاز برای یکی دیگر را، نه ساز و ضرب مجاز این گروه را دارد و نه انتقاد تند اجتماعی مجاز گروه دیگر را...»

برای خودی‌ها حتی رعایت حجاب مرسوم، چندان سفت و سخت نیست. آن‌ها مجازند در فیلم‌هایشان بدبختی و فقر و دیگر عوامل جشنواره پسند را بگنجانند (برای نمونه می‌تواند به فیلم «سیب» ساخته سمیرا مخملباف، فرزند محسن مخملباف از فیلم سازان خودی، اشاره داشت). اگر یک فیلم ساز غیر خودی بخواهد همان دیالوگ‌ها را در فیلمش بیاورد که در فیلم «هامون» داریوش مهرجویی با صراحت رد و بدل می‌شود، مسلماً سر و کارش با گزرمه‌های حکومتی خواهد بود. اگر بهروز افخمی فیلم ساز حکومت در فیلم «عروس» می‌تواند با تکیه بر زیبایی نیکی کریمی، مردم محروم را به سینما بکشاند، سوسن تسلیمی ملامت می‌شود که چرا چهره‌ای جذاب دارد. در نهایت این که سوسن تسلیمی، یکی از برجسته ترین بازیگران تئاتر و سینما، ناچار به ترک ایران می‌شود.

برای خروج فیلم از ایران و شرکت در جشنواره‌ها و حتی موفقیت در جشنواره‌ها، ارزش‌های فیلم نقش عمده‌ای را بازی نمی‌کنند، بلکه تسلیم پذیری و سازش فیلم ساز تاثیر کارسازتری

تا زمانی که با قیام مردم ما این رژیم قرون وسطائی برکنار نشود، امید به رهایی واقعی، دلخوشی عبث و ناممکنی است. آخرین تیر ترکش رژیم، همین جامعه مدنی خاتمی است که حتی نتوانست به مدد بلندگوهای تبلیغاتی کشورهای اروپائی، دلایل های فرهنگی و کارگزاران سیاسی رژیم، چهره واقعی اش بیش از چند ماه پنهان بماند.



باشد آن روزی که دوربین‌ها و قلم‌ها به معنای درست کلمه آزاد و رها باشند. در آن روز است که پرده سینما نیز شاهد نمایش آثاری خواهد شد که ماهیت واقعی اینان و فجایع بیشماری که طی بیست سال عمر سیاه خود مرتکب شده‌اند، را در جلوی چشم همگان زنده خواهد کرد. به امید آن روز!

دارد. برای جشنواره «کن» ۹۷ که می‌خواستند بعد از ماجرای «میکونوس»، اثر تبلیغات منفی آن را خنثی کنند، آقای وزیر امور خارجه آن وقت - دکتر ولایتی - با کمک همتای فرانسوی‌اش و آقای ژیل ژاکوب، مدیر کن، و پیر ریسبان، دلال فرانسوی، در عرض ۲۴ ساعت فیلم کم ارزش «طعم گیلاس» را به فستیوال وارد کردند؛ برایش زیرنویس گذاشتند؛ بدون این که کمیته انتخاب، فیلم را رویت کرده باشد و یا در کاتولوگ جشنواره نشانی از این فیلم باشد، آن را به عنوان شریک سیاسی کنار «شوهی ایما مورا»، کارگردان ژاپنی و برنده اصلی نخل طلای ۹۷ نشاندهند. عباس کیارستمی بعد از جشنواره خود به صراحت گفت که: «حضور این فیلم در وضعیت فعلی که می‌دویند با گرفتاری‌های عدیده‌ای که در اروپا داریم، تاثیر مثبتی روی اذهان عمومی داشت.» و کیست که نداند گرفتاری‌های عدیده سال ۹۷، همانا رسوایی رژیم بعد از ماجرای «میکونوس» بود.

سینمای جمهوری اسلامی بعد از انتخاب محمد خاتمی

بعد از این که رژیم برای بقای خودش و برای این که باب معامله را با اروپا و آمریکا بگشاید، مهره کنار گود، محمد خاتمی، را به میدان آورد، در بخشی از خانواده سینمای ایران نیز این توهم ایجاد شد که انگار قرار است گشایشی در کار سینما به وجود آید. هرچند آقای مهاجرانی در بدو ورود به وزارت ارشاد درباره یکی از مشکلات عمده سینما در ایران، یعنی حجاب، با صراحت اعلام داشت که: «مساله حجاب یک عرف پذیرفته شده از طرف جامعه و سینمای ماست. یعنی هیچ سینماگری نباید انتظار داشته باشد که بتواند خانمی را در آشپزخانه مشغول آوردن غذا برای شوهرش بدون روسری نمایش دهد... از لحاظ فقهی و شرعی زن و مرد نمی‌توانند یکدیگر را لمس کنند، حتی اگر به منظور یک دست دادن عادی باشد. این یک حکم است و ما نمی‌توانیم آن را در سینما زیر پا بگذاریم.»

خانم فائزه رفسنجانی که خودش را زن روشنفکر مذهبی می‌داند، این مشکل را به راحتی حل و فصل می‌کند و پیشنهاد می‌دهد که زن و

مرد محرم به یک دیگر در فیلمها همبازی شوند! اما آخرین نقطه امید سینماگران ایران با انتشار آئین نامه جدید سانسور فیلم به ناامیدی گرائید. چند بخش از جدیدترین آئین نامه یا بهتر بگوئیم فرمان نامه وزارت ارشاد در دوران ریاست جمهوری خاتمی، که باعث توقیف فیلم و فیلم ساز می‌شود، را در اینجا می‌آوریم:

– انکار یا سست کردن اصل توحید و دیگر اصول مقدس اسلام؛

– بیان و عنوان هر گونه مطلبی که مغایر منافع و مصالح کشور بوده و مورد سوء استفاده بیگانگان قرار گیرد؛

– اهانت مستقیم یا غیر مستقیم به پیامبران الهی و ائمه معصومین علیه السلام و مقام رهبری (ولی فقیه) یا شورای رهبری مجتهدین جامع الشرایط؛

– هیات نظارت موظف است ضوابط حضور زن را به طوری که با کرامت انسانی زن مغایرت نداشته باشد، با توجه به ضوابط شرعی در کلیه فیلمها اعم از ایرانی و خارجی را تعیین و در اختیار سازندگان داخلی و واردکنندگان فیلمهای خارجی قرار دهد؛

– بیان حقایق تاریخی و جغرافیائی به نحوی که موجب گمراهی بیننده شود؛

– نشان دادن تصاویر و اصوات ناهنجار، اعم از آن که ناشی از نقص فنی باشد و یا غیر آن؛

– صدور فیلمهای ایرانی به کشورهای دیگر به منظور فروش یا اجاره یا شرکت در فستیوالها مستلزم پروانه مخصوص است و...

به نکته هائی از این آئین نامه دقیق تر نگاه می‌کنیم: در آن ماده که می‌گوید اهانت مستقیم و یا غیر مستقیم به پیامبران الهی... معلوم نیست که اهانت غیر مستقیم، چگونه اهانتی است؟ و رهبران و مجتهدان جامع الشرایط چه کسانی هستند؟ که توهین به مقام شامخ شان، فیلم را به توقیف می‌کشاند. در دارلخلافه اسلامی، مجتهد جامع الشرایط هر روز تغییر می‌کند. یک روز منتظری را جانشین برحق امام می‌دانند و روز دیگر به قول خودشان، بیتش را حصر می‌کنند. و این شیوه برخورد همیشگی رژیم است با معممین دیگر هم.

در این آئین نامه خواسته‌اند این طور وانمود

کنند که به کرامت زن خیلی بها داده‌اند. اما به استناد همین ماده و به بهانه بی حرمتی به کرامت زن، می‌توان بسیاری از فیلمها را به بند کشانید. جالب این که رعایت ضوابط شرعی را به فیلمهای خارجی هم تعمیم داده‌اند. اما معلوم نیست به چه شکلی می‌خواهند کرامت انسانی زن را که بارزترین مشخصه آن همان حجاب اسلامی است، به فیلمهای خارجی نیز تزریق کنند؟

در بندی از این آئین نامه، بیان حقایق تاریخی و جغرافیائی که موجب گمراهی شود، ممنوع است. اما مغزهای متفکری! که این فرمان نامه را سرهم بندی کرده‌اند، توضیح نمی‌دهند که چگونه گمراهی و تباهی، ارمان بیان حقیقت است؟ و حقایق جغرافیائی دیگر چه معنا و مفهومی دارد؟ دیگر بندهای این آئین نامه سرشار از حرفهای ضد و نقیض و فرامین ارتجاعی و بی ربط و دور از منطق است، که در این نوشتار فرصتی برای بررسی آن نداریم.

آخرین تلاش رژیم اسلامی

در زمانی که این نوشتار را تنظیم می‌کردم، این زمزمه در محافل سینمایی پیچید که گویا رژیم می‌خواهد شکل سانسور را تغییر دهد و آن را موکول به وقتی نماید که فیلم آماده نمایش است. و اسم این طرح ریاکارانه را هم گذاشته‌اند «حذف سانسور در سینمای ایران». وقتی با تامل بیشتری به این شگرد جدید رژیم بنگریم، در می‌یابیم که این برنامه نتیجه‌ای جز تنگ تر شدن دایره سانسور و افزایش خودسانسوری نخواهد داشت و بسیاری از فشارهائی که تاکنون دولت به هنگام تهیه فیلم به فیلم نامه نویس و کارگردان تحمیل می‌کرد، به تهیه کننده و سرمایه گذار محول می‌گردد و سرمایه گذار فیلم به خاطر این که ۵۰ تا ۶۰ میلیون تومان سرمایه‌اش در معرض خطر نابودی است، بسیار محتاط تر از اکنون رفتار می‌کند و فیلمها بی خاصیت تر، خنثی تر و در نتیجه بی هویت تر عرضه می‌شوند؛ و در نهایت چند تهیه کننده نیمه مستقلی هم که در سینما نفسی می‌کشند، با دستور دادستانی، قوه قضائیه، و به بهانه عبور از خط قرمز و عدول از ارزشهای اسلامی، ساخته هایشان توقیف و

خودشان روانه زندان خواهند شد. و سینما بطور کل در اختیار دولت قرار خواهد گرفت. این تجربه‌ای است که هم اکنون در مطبوعات هم پیاده کرده‌اند و سانسور در مطبوعات را به بعد از انتشار نشریه و بر اساس شکایت شخصیتها، افراد و یا سازمانها موکول کرده‌اند. اما در حقیقت دامی گسترانده‌اند برای شناسائی تفکرهائی که نافرمانی می‌کنند. این آزادی حتی برای وابستگان رژیم نیز حد و حدودی دارد. بطوری که مطبوعات به ظاهر مستقل در جریان جنبشهای دانشجویی نشان دادند، که معنی استقلال برای آنها یعنی وفاداری و تسلیم در برابر خواست یکی از باندهای درون حکومت. زمانی که آقای رئیس جمهور دستور سرکوب جنبش دانشجویی را صادر کرد، همان نشریاتی که مستقل و دگراندیش ارزیابی می‌شدند، هم صدا و همراه با رئیس جمهور محبوب و آزاده! در سرکوب جنبش دانشجویی شرکت فعال نمودند.

سرانجام این که، رژیم جمهوری اسلامی در نهایت نمی‌تواند آزادی بیان و اندیشه را، به هر شکل و شیوه‌ای که باشد، تحمل کند. و همه راه هائی که این رژیم تاکنون پیموده است، در نهایت جز در جهت کنترل اندیشه و بیان و تطبیق آن با ضوابط ارتجاعی مذهبی نبوده است. و تا زمانی که با قیام مردم ما این رژیم قرون وسطائی برکنار نشود، امید به رهایی واقعی، دلخوشی عبث و ناممکنی است. آخرین تیر ترکش رژیم، همین جامعه مدنی خاتمی است که حتی نتوانست به مدد بلندگوهای تبلیغاتی کشورهای اروپائی، دلالهای فرهنگی و کارگزاران سیاسی رژیم، چهره واقعی‌اش بیش از چند ماه پنهان بماند.

باشد آن روزی که دوربینها و قلمها به معنای درست کلمه آزاد و رها باشند. در آن روز است که پرده سینما نیز شاهد نمایش آثاری خواهد شد که ماهیت واقعی اینان و فجایع بیشماری که طی بیست سال عمر سیاه خود مرتکب شده‌اند، را در جلوی چشم همگان زنده خواهد کرد. به امید آن روز!

اول آگوست ۹۹